# ترانه‌خوانی برای آفتاب

## بیژن هنری کار

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

# ترانه‌خوانی برای آفتاب

# ترانه‌خوانی برای آفتاب

(مجموعهٔ شعر)

بیژن هنری‌کار

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

نگاه

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

بیژن هنری‌کار
**ترانه‌خوانی برای آفتاب**
چاپ اول اسفند ۱۳۷۶، آماده‌سازی، حروفنگاری و نظارت بر چاپ دفتر نشر آگه
(حروفنگار نفیسه جعفری، نمونه‌خوانی و صفحه‌آرایی مینوحسینی)
لیتوگرافی کوهرنگ، چاپ نقش‌جهان، صحافی هما
تعداد: ۲۲۰۰ جلد
همهٔ حقوق چاپ و نشر این کتاب محفوظ است
Email: agah@neda.net

شابک ۴-۰۷۵-۴۱۶-۹۶۴ ISBN 964-416-075-4

# فهرست

## دفتر اول


راز اول ۹
خاموشی ۱۰
دادخواست ۱۲
از بیتابی‌ها (۴) ۱۴
راز دوم ۱۵
از بیتابی‌ها (۵) ۱۷
از بیتابی‌ها (۷) ۱۸
از بیتابی‌ها (۸) ۲۰
از بیتابی‌ها (۹) ۲۱
حکایت بهار سی‌وچهارم ۲۳
از بیتابی‌ها (۱۰) ۲۵
صخره ۲۶
از بیتابی‌ها (۱۱) ۲۸
پاییزی‌ها (۲) ۳۲


پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

ترانهٔ ناتمام ۳۳
از بیتابی‌ها (۱۴) ۳۵
از بیتابی‌ها (۱۵) ۳۷
از بیتابی‌ها (۱۶) ۳۸
ترانه‌های آفتابی ۴۰
رهایی‌ها ۴۲
مرغ ماشینی ۴۴
طرح (۱) ۴۵
طرح (۲) ۴۶
طرح (۳) ۴۷
طرح (۴) ۴۸

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

## دفتر دوم

بهاریه ۵۱
حکایت ۵۴
راز سوم ۵۷
غزل آبی ۶۰
عبور از بادهای اول ۶۲
عبور از بادهای دوم ۶۶
عبور از بادهای سوم ۶۷
عبور از بادهای چهارم ۷۰
عبور از بادهای پنجم ۷۳
ترانه‌خوانی برای آفتاب در ابر ۷۶

عـــاریتِ کس نـپذیرفته‌ام
آنچه دلم گـفت بگـو گـفته‌ام

«نظامی»

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

# دفتر اوّل

# راز اوّل

چیست در جانم که می‌پیچاندم
بر در و دیوار می‌کوباندم
گاه خاموشم کند چون سنگها
گاه چون موج آورد در شیونم
صبح و ظهر و شب نمی‌داند دگر
هر زمانی خواست آید در تنم
می‌رود در تنگنای سینه‌ام
بعد سنگین می‌شود پیراهنم
لخت می‌خواهم شوم امّا حیا
مانع آن می‌شود کآن را کَنَم

این زمان از دست او در آتشم
باز او آهنگر و من آهنم
باز می‌کوبد به قلب من چکش
کاش می‌شد من چکش بر او زنم

۱۳۵۳ - شاهی

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

# خاموشی

با یاد محمدزمان بهرامی

امشب که می‌بارد از این نیلینه باران
امشب که می‌سوزم من از اندوه یاران
جامی بده زان تلخ تا خاموش گردم
خواهم که اندر طول شب مدهوش گردم
جانم همه خاموشی است و بی‌فروغ است
باور ندارم هرچه می‌بینم دروغ است
دیری است ابری در گلوگاهم نهفته
در سینه دارم عالمی حرف نگفته
باید کناری خلوت از دریا بجویم
دریای حرفم را به دریا تا بگویم
ای کاش می‌شد رو به صحرا می‌نهادیم
این نامه را در پیش صحرا می‌گشادیم
این قصه گر بر گوش برگ و باد می‌خورد
شاید که باد آن را به راه خویش می‌برد

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

ای کاش باران در درون پوست می‌رفت
تا سینه و هر آنچه اندر اوست می‌رفت

جامی خورم زان تلخ تا خاموش گردم
خواهم که اندر طول شب مدهوش گردم

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

## دادخواست

شِکْوه از شکوفه می‌کنم
شِکْوه از بنفشه در دَمن
با همه تباهی زمان
از چه رُسته در زمین من
گرچه غرق سبزه شد همه
کوه و دشت و هر کرانه‌ای
از دلم نکرده سر برون
سبز روشن جوانه‌ای
عطر گل دگر نمی‌زند
در سر و دل و دماغ ما
بس که غنچه سر بریده شد
از بنفشه‌زار و باغ ما
سرو سربریده را ببین
این سرِ بریدهٔ من است
نرگسانِ پژمریده‌اش

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

روشنای دیدهٔ من است
شرم تو نیامد ای بهار
زین همه جوانهٔ جوان
عطر تو چگونه شد رها
در شب تهی ز اختران
من به داغ باغ زخمی‌ام
سوگوار دشنه در گُلم
روی دفترم چکیده است
خون زخم نای بلبلم

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

شکوه از شکوفه می‌کنم
شکوه از بنفشه در دمن
با همه تباهی زمان
از چه رسته در زمین من

## از بیتابی‌ها (۴)

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

ابری دمید از سبزی بوته
بیتاب در نرمای خود لرزید
مانند شیری گرم در پستان
شور آمد و آن شیر را دوشید
باران به روی دفترم بارید
شعری ز روی دفترم روئید.

## راز دوّم

برای آن نوازندهٔ دوره‌گرد و دو تار غریبش

رها در آبهای مرجانی
در آبهای جنگل ماهی
و خلوت کبود مروارید،
رهای رهایی
بگو که در کجای جهانی تو
بگو چگونه می‌سوزی؟
چگونه آب می‌شوی ای آتش
چگونه می‌ریزی؟
وز آب و آتش و آهن،
غبار می‌انگیزی،

هزار اسب لخت می‌گذرد در راه
در اصطکاک سم و سنگ
تو روح بیقرار توفانی
که یال روشن اسبان را

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

شکن شکن می‌افشانی
بهار می‌چکد از جهان نواهایت
جرقه می‌زند جوانه از بهار آوایت
پرنده‌ای نشسته به شاخسار هر انگشتت
کسی به سِحر و فسون می‌سراید از پشتت
در آن شبی که بی‌ستاره باشد و هذیانی
ستاره‌های جهانی را تو می‌درخشانی

کجای جهانم من
رهای بیکرانه هستی
رهای معلق!
غریق شیری کهکشان سپیدم،
نگاه می‌کنم از چشمت،
به روشنای سبز دشت امیدم...

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

## از بیتابی‌ها (۵)

نگاه کن
نگاه تست که شعله می‌کشد از کلام تاریکم
ظهور پرشتاب هزار آفتاب
حلول ناگهان هزار آینه‌ای در من
لبالب از گیاه و آب و پرنده
پرنده کن مرا که در بهار بخوانم
بهار کن مرا
شکفته کن از دهان سکوتم هزار قناری
پری سپید کن مرا در آسمان بهاری
سپیده را بریز به خونم،
از آفتاب‌های ندیده،
بتاب آینه‌ام را
ببر به مرز جنونم

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

## ازبیتابی‌ها(۷)

من کی‌ام؟
کجایی‌ام؟
که وحشیانه دوست دارمت
شرمسار بوسه عطش که بیصداست واژه‌ام...
واژه می‌خورد به دست و پای من
ژاله می‌چکد ز واژه‌های من
از بلور نای نازک پرنده‌ای
شور می‌خورم
غرق بوی سبز و آبی درخت،
نور می‌خورم
خیس می‌شود صدای من
. . . . . .
روی سینه پنجره چگونه نصب می‌کنند؟
. . . . . .

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

پابه پای نبض رویش سپیده‌ای
چهچه چکاوک آب می‌شود
چکه چکه در گلوی من
لب چو باز می‌کنم ولی،
دود می‌شود همه
شور ناب گفتگوی من!

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

## از بیتابی‌ها (۸)

من دلم را در شبی تاریک گم کردم
در میان بادهایی بی‌قرار و سرد
باد می‌پیچید با ابر و درخت و بام
ناگهان فانوس ایوان را شکست و
در تنم آویخت
من میان باد لرزیدم،
باد درجانم فروتر شد
تیرگی را مثل قیری سرد در حلقوم جانم ریخت
باغ روح من به کام باد پرپر شد
روشنای سینه‌ام افسُرد
سهره‌ای در سینه‌ام می‌خواند،
سهره‌ام را باد با خود برد
. . . . . .
مرغ خاموشی شدم بر شاخساری من،
در میان بادهای سرد،
بی‌قرار بی‌قراری من

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

## از بیتابی‌ها (۹)

امشب زبانا یاری‌ام ده، یاری‌ام ده
از چنگ خواب خون خود بیداری‌ام ده
سرپوش را بردار از زخم قدیمی
شعری بخوان در پرده‌ای دلداری‌ام ده
امشب مرا هر جا که می‌خواهی بِبَر تو
هر پرده را از هم که می‌خواهی بِدَر تو
از نبض باغی سبز و بارانی بهاری
مرهم بنه بر زخم‌های در جگر تو
با شعله‌های شور اندر خود شرر زن
بر خشکنایِ نای آب شعرتر زن
بشکن تمام بندها و قیدها را
ره بسته می‌آید اگر، راهی دگر زن
ای رگ که در روح گلی و هست بلبل
در حلق ما بشکُف چو حلق مست بلبل
من خامشم بِسْرا تو هرسان می‌سرایی

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

شعری که می‌جوشد درون سینه غلغل
ای آبشار سرد روی سینه‌ها ریز
با قطره‌هایی شاد بر شاخ دل آویز
اندوه را از سینه عالم برون کن
شیپور را بردار و شوری دیگر انگیز
پیمانه را برگیر و ساغر بر سبو زن
آن قصه‌های کهنه را یکباره بشکن
دیری است ابری در گلوگاهم نشسته
بردار خنجر را و بر راه گلو زن
ای ابر بشکُف چون گلی برنیش خنجر
گل‌های حرفی ناب، حرفی تازه و تر
ازحلق «قاف» و «میم» و «عین» و هر چه دیگر
از باغ پنهان طرفه‌هایی تازه آور
امشب بیا هر شور می‌خواهی به‌پا کن
از هر کجا و هر چه می‌خواهی صدا کن
این سفره را از نان عشق آکنده‌تر کن
آنگه به کام و دام خود ما را رها کن

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

# حکایت بهار سی و چهارم

کنار پنجره آمد و او را خواند
در آسمان آبی شب،
شکوفه‌ای تابید
زمان،
آه زمان
کدام ساعت از کدام شب بود اما،
درون سِحْر عطر زمزمه انگیزی،
جوانه هایی جهنده بر درخت ظاهر شد
تمام شیشه‌های پنجره چِک چِک کرد
و شیشه هم خندید
میان غبار بود. یا خاکستر
رها،
رها،
رها و رهیده در بادها می‌رفت
شکوفه‌ها کدر شد و خنده مثل سنگ،

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

به گِل تپید آرام
رها شده در خود گفت:
«رگ زمین جهید و نفس زد،
نفس نفس نزد آن آفتاب در خاکستر،
نکرد عطسه از عبور تند شمیمی...»
کسی چنان به تلخی خندید
که پنجره‌ها خود را بستند
و برگ و آب و پرنده‌ها رفتند،
به گونهٔ اوراقی در باد

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

خیس،
دلش خیابان بود
طنین ریزش آب می‌آمد
صدای باران می‌گفت:
رها شو چون این ابر
ببین که شوق شکوفیدن
چگونه چوب پنجره را می‌خارد؟

گشود پنجره خود را
پرنده‌ای پرید و خواند با ابهام،
صداش غمگین بود،
نوشت شعر پرنده را آن مرد،
این بود!

## از بیتابی‌ها (۱۰)

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

کم زبوته‌ام مگر که میوه می‌دهد
شگرف و پاک
ریشه می‌زنم درون خاک
تاب می‌خورم،
پیچ می‌زنم به خود چوتاک
شیره می‌کشم زسنگ و آفتاب
از میان خون کهکشان شیری‌ام
شعله می‌کشد شراب ناب
شعرمی‌دمد چو آب.

# صخره

گرگ و میش صبح بود و
صخره در برابرم،
استوار و سفت‌پا
ایستاده بود،
تیز و روشن و غریب!
فک براو نهادم و
چنگ در زانوان او زدم
پیر بود،
سرتکاند در دلم
آفتاب من دمید و
دردلش تپید
خون سنگ و رگّ و روده‌هایش
سرگذشت هست و بوده‌هاش
با خطوط تیز و کج
پیش چشم حیرتم،

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

صف کشید رج به رج
- صخره آ منم،
آشنای باستانی‌ات
کز کنارهٔ تراشه‌های تو
تیر و تیغ و نیزه می‌کشیده‌ام
صخرگی بکن مرا،
با همان زبان سنگی‌ات
سخت و تیز و آبدار،
تیغ دیگری بده به من
درخور هوای روزگار

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

## از بیتابی ها (۱۱)

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

بیتابی‌ات را دوست می‌دارم
بیتاب باش اینگونه چون مرغان میان شاخه‌های درهم انبوه
کز مغز قعر استخوان
دیوانه می‌خوانند
با من بمان تا مرگ
تا رشته‌های مورگم در خاک،
تا ریزش خونم
اینگونه‌ات من دوست‌تر دارم
با شعله‌هایت رقص کن در من
با شعله‌هات در ریشه‌ام آمیز
از ریشه‌هایم شعله‌ای تا آسمان انگیز!

## پائیزی‌ها (۱)

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

پائیز را با خنده‌ای محزون میان راهها دیدیم
برشاخه‌های درهم بیشه
و برگهایی که به دل می‌ریخت با نرمی

بیدارتر،
غمناک‌تر از پیش
پائیز با ما بود،
پائیز در ما بود،
با شاخه‌های لخت و تار و تیره و درهم
در لابلای دنده‌های سینه‌های ما
خود بیشه‌ای بودیم پنداری
خود بیشه‌ای گشتیم پائیزی و می‌رفتیم

نمناک

ابر هوا انگار در مابود
وقتی که مِه خود را میان سینه جا می‌کرد
و مثل برگی زرد
ما را میان شاخه‌های ما رها می‌کرد
مامست چرخ رنگ‌رنگ ابر و برگ و باد
از بیشه‌های خویش می‌رفتیم
پائیز در ما بود
با خنده‌ای محزون و انگشتان لرزانی به روی گونه‌های ما
پائیز با ما بود
با ما میان کوره‌راه بیشه می‌آمد
و گرم می‌تابید
از شعله‌های برگ‌های زرد «انجیلی»[1]
غوغای رنگ و برگ و ساز نرم باران بود
گردونه رنگین آوازی میان شاخه‌ها می‌گشت
و عمر را می‌برد با خود خوش خوشان تا دور
برگ درخت و برگ ما
در ابر و باد بیشه می‌رقصید

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

---

۱. از درخت‌های جنگلی مازندران که رنگ‌های پاییزی زیبا و چوب محکم و دیرسوزی دارد.

نمناکیِ غمناک پائیزی
از لابلای حلق و نای و سینه و خون.
تو به تو می‌رفت،
و نِزْم[۲] پائیزی
آرام آرامک میان ریشه‌های ما،
فرو می‌رفت.

«تیرز شیرگاه»

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

۲- باران نرم، به زبان خراسانی و «زلفِ میشه» به زبان مازندرانی

## پائیزی‌ها (۲)

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

ققنوس پائیزی
با رنگ سرخ و زرد زیبایش
در بیشه‌های غرق مه می‌سوخت
چشم‌انتظار رستخیز سبز فردایش

برای کلثوم سلیمی که با مرگ زودهنگامش همگان را در حیرت فروبرد و پیش از مرگش عذابی استخوان‌سوز را تاب آورد.

## ترانهٔ ناتمام

آه اگر می‌شد سرودی گفت مثل آب،
آه اگر می‌شد گلویی خواند،
مثل گنجشکی که روی شاخه سبز سحرگاهان رها کرده
جیک جیک شاد و مستش را
آه اگر می‌شد شبی مهتاب را دریافت،
با زلال زرد نور و آبی نرم و سکوت دور دستش را
آه اگر می‌شد که مثل سیب سرخی تازه و شاداب
آفتاب نودم صبحی بهاری را به روی سفره‌ای آورد و
با نان خورد
آه اگر می‌شد که آبی‌های دریاهای عالم را،
با حضور رنگ‌های درهم ماهی و مرجان و صدفهایش،
و طنین نرم کف‌هایش
درون خانه‌ای آورد

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

و عبور آب‌ها را دید
و صدای خنده‌های برگ سبز تازه‌رو را بر تن ساقه
و حریر نرم آهنگ طلوع رنگ‌های آفتاب منعکس در شیشه‌های صبح
از میان چهچه گنجشک
آه اگر می‌شد،
اگر می‌شد...
من به روی شانه‌هایم شادمانه می‌کشیدم بار آب و
آفتاب و
ماه زیبا را
بار باغ و برگ‌ها و رنگ‌های زیر دریا را.
بار دنیا را
و رها می‌کردمش در خانه‌های درهم عالم
و به خونم می‌زدودم سایه‌ها از سینه آدم
آه اگر می‌شد
اگر می‌شد
اگر...

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

## از بیتابی‌ها (۱۴)

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

مثل دره‌های خفته در مه سحرگهان
در میان سینه‌ام شکفته می‌شود،
برگ و ابر و شاخه و درخت و آسمان
رود می‌خزد درون سینه‌ام
موج می‌خورد به استخوان دنده‌ام
دره می‌شوم عظیم و سبز
با درخت‌ها و سنگ‌ها و رودها
با عبور با وقار مِهْ
با تمام ریشه‌ها که در تنم تنیده‌اند
با کبوتران، گوزن‌ها، عقاب‌ها
رقص ماهیان به قعر آب‌ها

بال می‌زنم میان دره‌ام
برفراز کاکل درخت و لمس مه به روی پر
لکه‌های سبز و آبی و کبود،
دور و دور می‌شود
می‌روم به پشت ابرها،
می‌شوم حقیقتی دگر

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

## از بیتابی‌ها (۱۵)

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

شعر پشت سنگ بود
پشت رقص سبزی علف کنار سنگ
در گذار نرم بادها
مثل لرزه حریر بال شاپرک
مثل ماهی کنار رودخانه توی مشت
جست زن به کام آب‌های تیز
مثل ابر باردار دردناک بارشی...

## از بیتابی‌ها (۱۶)

دل من آنجا بود
میان بیضه بلبل که نبض می‌کوبید در آن
و شاخسار سرخ رگی که منتشر می‌شد
و طرح حنجره می‌روئید بر آن

دل من آنجا هست
میان شاخه‌ای که دردناک جوانه‌ست
که لحظه،
لحظه،
لحظه،
صدای آه‌های او می‌آید از باغ
و بس صدای نهان که ازدحام جهان آن را
دریغ می‌دارد

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

صدا،

صدا،

صدای نهان

صدای نهان ازما

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

# ترانه‌های آفتابی

## ترانهٔ اوّل

تو آفتاب را می‌خواهی
زلال و
روشن و
جاری
میان سرخی زندهٔ خون در رگ
و شب،
شبی که می‌گذرد از براده‌های بلور ستاره
چنان که خُرده‌های آینه در ترانه‌های جوی رهایی
پرندگان و
بیشه‌ها و
صداها
میان ژرف آبی تاریک
رها شده در باد
به سان گیسویی موّاج

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

در نسیم بید مجنونی

**ترانهٔ دوّم**

شب از میانه خنجر می‌روید
سکوت می‌گذرد از سنگ
به روی ستاره رد پای شهید است
نگاه کن
چگونه آسمان کشیده ابروی خود درهم
چه ابرهای ملولی!
کجاست آفتاب طلایی؟

**ترانهٔ سوّم**

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

و آفتاب می‌آید
سپیده دمان به گونه شرم می‌روید
زخرده‌های بلور چهچه بلبل
نگاه می‌کنی به آب،
آب،
آب‌های رونده
به رقص برق نورها در آب.

# رهایی‌ها

## رهایی اوّل

رهایی،
رهایی
کجایی‌ای رهایی گیسویی در باد؟

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

پرنده در ابرو
ابر در باد و
باد در باران

رها شده از بند ابر
گشاده بال،
کجایی،
کجایی ای
رهایی گیسویی؟

**رهایی دوم**

سیاهی دیر پا
سیاه‌ترین شب
شب درون بود
میان ریشه‌های کبود عصب
در آسمان تباه
طلوع شگفتی،
در آفتاب خون بود
همیشه جوانی،
همیشه بهاری
در آبشاری،
چوگیسوانی

**رهایی سوم**

مرا رها کن ای زنجیر،
ای قیر
گشاده‌بالم کن،
فراترم بَر از ابر
بِدَر زبانم را
سکوت بریز در من،
خموش و لالم کن

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

# مرغ ماشینی

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

پر ز هیچ،
توی جعبه‌ها چپیده‌اند،
سربه زیر،
با دهان باز و
چشم‌های تیله‌ای...

## طرح (۱)

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

برای ماهیان سرخ تنگ شیشه‌ای
دریاندیدگان بی‌تقصیر!
آنجا که هستند،
دریای بیکرانه‌ای است
زین روست که هیچ ماهی سرخ کوچک
از زندگی درونِ تُنگ شیشه‌ایش
دلتنگ نیست.

## طرح (۲)

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

بی قرص کامل آفتابی در دل
چگونه می‌توان گذشت
از این همه سیاهی
سیاهی
سیا...

# طرح (۳)

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

عطر گل آمد به دماغ از دل حرفم
عطر گلی سرخ
که در برف شکفته است
این دل من بود که می‌سوخت
در تن برفم
یا که گل سرخ؟

## طرح (۴)

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

مثل دانه‌های برف
دانه
دانه
دانه
بر دلم نشسته حرف
گرم می‌وزم از این هوا

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

# دفتر دوّم

## بهاریه

شب از ستاره زیبا شد
درخت از برگ و
برگ از باران،
من اما غمگین ماندم
میان باغ خشکم
شب و درخت و باران
به من نگاه می‌کردند
که ابرها در من می‌رفتند
و آفتابم در کسوف ابرهایم بود

پرنده‌ای بودم آیا
که باغ
به
باغ و
کوه

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

به
کوه و
دشت
به
دشت و
دریا
دریا
می‌رفت؟

به دور
زمین و زمان می‌گشت
به جستجوی آنچه نمی‌یافت
به جستجوی آنچه که شاید
میان نگاهی بود
شمیم عود سوز مهر چشم سیاهی بود

تمام بال پرنده سوخت از کاوش
از این پریدن و پریدن و رفتن
دمی نشست در عالم
به شاخسار بلندترین درخت و
سبزترین درخت
به شاخسار درختی که برگهای آینه‌گونی داشت
نگاه کرد در هر برگ

کشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

درآن هزارهزار برگ آینه‌گون سبز
دو چشم سیاه مکرر را دید
دو چشم سیاه مکرر در هر برگ
دو چشم خیس سیاه با شمیم عودسوز مهر،
نگاه کرد،
از آن دو چشم سیاه اشک می‌بارید
درخت با هزار نگاه اشک می‌بارید
پرنده خیس شد از اشک
میان صاعقه‌های تند عاطفه لرزید
کدام لحظه از کدام شب یا روز آفرینش بود
تمام بال پرنده آتش بود!
و اشک چشم‌های درخت بر آتش می‌ریخت
تن پرنده از جوانه می‌جوشید
شکوفه از دهان او می‌ریخت
بهار در او می‌روئید،
بهار از او می‌روئید
کسوف ابرهایش می‌رفت در باد
جهان چه دلگشا می‌شد،
و آدمی،
- زلال‌ترین شعر -
دوباره معنا می‌شد
پرنده هم زیبا می‌شد!

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

## حکایت

چشم‌ها و
دست‌ها و
گوش و لب
استخوان و
غضروف و
رگ و عصب

هیچ،
سایه‌ایم و راه می‌رویم
خنده می‌کنیم و حرف می‌زنیم
پشت باغهای مه زده
پشت پرده های وهمناک،
اهلی و صبور و رام می‌شویم
روز می‌رود،
مثل ماجرای ساده‌ای تمام می‌شویم

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

پشت چشم‌های تو ولی،
باغهای بیکرانه است
غرق نرمی سپیده‌های نور و مه
درترنم درخت،
پرنده،
آسمان
از میان آبشار بی قرار عاطفه
دست‌های تو آشیانه است،
گرم و مهربان
دست‌های تو حکایتی است
چتر می‌کشد به بی‌پناهی جهان
در دل تو رود هست و
دشت هست و
راه هست و
خانه هست
در دل توعشق مثل آب می‌رود
در دل تو عشق،
بی بهانه است
آفتاب تو،
آفتاب جاودانه است
.....
چشم‌ها و

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

دست‌ها و
گوش‌ها،
می‌روند و حرف می‌زنند
از میان راههای خشک
پشت باغهای مه زده

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

## راز سوم

پیش دست‌هایمان بود،
مثل خوشه رسیدهٔ انگور
ما نگاهمان در آفاق می‌گشت
در دل ابر و دل خورشید
خیره و حیران به کجاها که نرفتیم
خیره به خاک و علف و سنگ،
در دل پرعطر شب یاس که می‌رفت به بالا
با سر پُرپرسش و پیچان‌پیچان
رفتیم تا حفرهٔ آواز پرنده،
چشم خریدیم از بازار چشم‌فروشان
خیره به اشیاء و به ناموس طبیعت،
ماندیم
باز هم شب که درآمد پرسیدیم
از خود و از هر که دیدیم
چیست این؟

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

چیست این؟
چیست این؟
چیست...

با سرِ گیجی
از دلِ ابهام و کبودی و مهی گنگ گذشتیم
از دریاها
از جنگل‌ها
از علف و
سنگ و
ستاره...
چیست این؟
چیست این؟
چیست این؟
چیست...

یک شب
چشمی آمد
چشمی از پنجره تابید
مثل چراغی شد و تاریکی را خورد
پنجره را باغ جهان کرد،
ما را تا خوشهٔ انگور فرابُرد

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

گفتم دانستم پس،
این است
این است

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

## غزل آبی

من از گرداب‌ها و موجهای وحشی دریا نمی‌ترسم
من از تنهایی و تاریکی صحرا نمی‌ترسم
دگر از غربت سرماییِ کوه و بیابانها نمی‌ترسم

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

دلم همچون کبوتر میل آبی دارد و آن آسمانی‌ها
سبک پَر می‌رود در ابرها و بیکرانی‌ها
تو میدانی،
تو میدانی چه می‌گویم
اگر صد بند و زنجیر افکنندم بر سر و بر پا نمی‌ترسم
اگر در آتش اندازندم و سوزند سر تا پا نمی‌ترسم
تو میدانی،
حکایت در حکایت راز چشم من تو می‌خوانی
تو تاباندی نگاهی بر زمستان غریب من
بهاری گشتم و شد شور خورشیدی نصیب من
کبوتر گشتم و گم‌گشته‌ام درگنگنای بیکرانی‌ها

سراسر گشته‌ام رنگینی پائیزیِ رنگین کمانی‌ها
چه شیرین است و شورانگیز این سِفْر شگفت‌آور
دگر بودم مرا کردی چنین از هر چه دیگرها تو دیگرتر

چه اسبی در من است امشب سپید و یال در یاد تو افشانده
چه بی‌تاب است و پاکُوبی به تخت آسمان دارد
چه شوری از شرارش بر سر و روی تو می‌بارد
بگو آیا دلت گوشی به راه اسب خوابانده؟

چه شیرین است آن تلخی که از دست غمت باشد
چه گرم است آن زمستان درون کز ماتمت باشد
جهان می‌گردد و این شعله تا جاوید خواهد ماند
اگر این شعله در خود سوزدم یکجا نمی‌ترسم
برای تو،
من از دنیا نمی‌ترسم

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

## عبور از بادهای اول

در ابرهای خاطره می‌روم شبانگهان که باد می‌آید
گشاده می‌کنم بال در نموری شب
فراتر از ابر در بلور ماه مکّدر
نگاه می‌کنم به خاک،
به خانه‌ها و راه‌ها و خیابان‌ها
به روزها،
روزهای رونده در آفتاب و باران‌ها
رها میان خوابها و رؤیاها
به‌سان بادبادکی گسیخته در ابر

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

شب آمد و روز رفت و شب آمد
گذشت و ریخت ابرهای سپید بهاری بر خاک
شکوفه‌هایت رفت در باد
تو ماندی و نیمه‌راه بهار جوانی
نشسته در باغی که باد می‌آمد

شکسته می‌شد شاخسارانت
در آفتاب‌های ابرآلود
شکسته می‌شدی تو
گذشته می‌شدی از روزهایی درباد
گذشته می‌شد آیا در خواب آن باد،
شتابناک می‌گذشت و عبور می‌کرد از تو؟

نگاه می‌کردی،
به یاد دارم نگاه می‌کردی بر ماه
نگاه می‌کردی بر خویش،
در خویش
نگاه می‌کردی بر راه

شبی غریق شدی در آب‌های نیلوفر،
به خویش پیچیدی
هراسناک به سایه‌های تازه نگاه کردی
و خنده‌هایت
پریده رنگ‌تر شد آنگاه

چه بادهای غریبی آمد و
خاک چون کتاب عتیقی باز شد بر تو
به چشم مرگ نگاه کردی

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

وز انتهای برگ‌های خزانی ریختی بر خاک
در آب فرورفتی و غرق شدی در آن غریب آباد
به جان آب دست کشیدی
دوار گرفتی و چرخیدی در آن شراب‌آلود
شبی،
شبانی بسیار نشستی با مرگ
چشیدی و
بوییدی و
لمسش کردی با چشم
به پوست تازه و سرد و مرطوبش چون مار
میان نگاهش رنگ‌های تند زندگی را دیدی
عبور کردی چون ابر از چشم‌های آن دو خواهر همزاد
چه روزهای غریبی بود
عبور کردی از باد
و باد چشم‌های تو را برد
شگفت‌زده ماندی بر راه
از عمق خاک، از دیر دست
صدای آه می‌آمد،
و در شب بیکرانه شعله‌های رنج کهن می‌رقصید
تو از میان رنگها و صداها عبور کردی،
به شانه‌های جوانت نشست پائیز
به رنگ آتش شد برگت

www.tabarestan.info پیچیده تبرستان

دلت تپید و تپید در آتش
دلت همیشه تپیده است در آتش
و با حریق دلت که جسته از دهانت بیرون
همیشه عبور کرده‌ای از بادهای سرد شبانگاهی

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

## عبور از بادهای دوم

کبود به بام جهان ایستادم
میان بادهای وزنده از چارسو
هزار تیغ در استخوانم بود،
دریده شدم از هزار شمشیر
دلم گریست برتمامی خاک
برعشق های سوخته،
غنچه‌های پریشان،
و باغهای شکسته از توفان
بر آنهمه دل که با دریغ به خاک رفت
بر آینه‌های شکسته در گورهای غریب و گم
در ازدحام تیره اندوه،
به ابرهای زمین نگاه کردم
برآمدم پی خورشید در سیاهی انبوه
به جستجوی جرعهٔ نوری شاید
دریغ،
چنان سیاه بود
که تابناکی یاد آفتاب را می‌کشت
و بادهای وزنده از چارسو

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

درخت را گسیخته می‌کرد از ریشه
گسیخته شدم آنگاه،
غریب در آن تباهی عریان
و بادهای وزنده از چارسو،
مرا سیاه کردند و
ابرهای کبود نشستند درمن.

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

## عبور از بادهای سوّم

می‌خواستم تمام آب‌های زمین باشم
می‌خواستم درخت باشم
تمام درخت‌ها و گیاهان
تمام عطرها و
رنگ‌ها و
صداها
می‌خواستم زمین باشم،
چون مادری عظیم که قلب مذابی از عشق دارد
با ریشه‌های اعماقم
با آب‌ها و
سنگ‌ها و
حفره‌های حیوان
با دریاها،
کشتی‌ها،
ماهی‌ها

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

با ژرفناهای رازناک و گنگم
با چرخشم به گرد خویش و خورشید،
با سرگذشتم مبهم
با رعدها،
توفانها،
بارانها...
با عشق‌های پرشور پاکم
و قلب «حافظ» که امتزاج یافته با خاکم
با گَرْد استخوان «بتهوون» ، «موزارت» ، «باربُد»
با دست‌های «باربد» بر تارهای آن رود
با خاکهای آن رود

. . . . . .

در خویش می‌چرخم
می‌چرخم
می‌چرخم
در چشم‌های «داوینچی» ، «گویا»
و جان غریب «نیما»
با قلب پردرد غمگینی،
اندوه سنگینی
می‌خواستم زمین باشم
چرخان در ابهام آبی‌ها
با قژّوقژ سنگینم،

پخش به تبرستان
www.tabarestan.info

در دوُر رنگینم
در نور تند شهابی،
ستاره،
سیاره
در راز مبهم آواز بس دورم
آواز نامعلوم،
آوای گنگ مهجورم
می‌خواستم زمین باشم

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

# عبور از بادهای چهارم

دل‌شکستهٔ شکسته‌ام
از غبار راه‌های دورِ دور آمدم
از میان سنگلاخ‌ها و کوره‌راههای بدعبور آمدم.
از کبود هول سرد موج خشمناک آب‌های بی‌قرار
از کران رنگ‌های مرده و خموش بی‌بهار و نور آمدم.
سینه‌ام مکّدر و تهی ز ماه بود
خشک و خسته از دوار دور تیرهٔ ملال‌ها
می‌گذشتم و دلم‌شکسته می‌تپید
در دهان اژدهای ماه‌ها و سال‌ها

یک شبی که باد می‌زد و هوا،
مثل یأس کهنه‌ای سیاه بود
گم شدم میان باد
رفتم از میان راه‌های خشک و ابرها
تا کران بیکران باد
کم‌کَمَک هوای تازه آمده و جهان رنگ روشنی گرفت
باد هم نسیم نرم شد،
از میان موج عطرهای آسمان،

پیشکش به تبرستان www.tabarestan.info

وزیدنی گرفت
گفتم این شگفتی از کجاست
اینکه آسمان چو شیشه‌ای زلال شد
لحظه‌هایم آبی و صبور،
مرده اژدهای ماه و سال شد
آفتاب زنده‌ای دمید،
سینه بی‌ملال شد

آه، باغ مهر بود و آشتی
نبض برگ و آب و نان و نور
پیش چشم خسته می‌تپید با وضوح
چشم بال می‌گشود و می‌درید
هفت‌توی پرده‌های آسمان آبی عمیق را
می‌گذشت از میان خاک و می‌گشود،
رازهای کهنه عتیق را
هر رگش جَرَس
سنگ را دوباره می‌شکست در بیستون
شور و شعله و نفس،
عابری دوباره می‌گذشت از کرانهٔ جنون
می‌گداخت عشق در کورهٔ مذاب آفتاب بیدریغ
می‌گشود سرزمین رازهای توبه‌تو بر او دریچه عتیق

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

گرمی جهان میان راز بود
دشت‌ها فراخ و
آسمان سینه باز بود
می‌تپید آفتاب تازه‌ای ترانه‌خوان

. . . . . .

آه،
گرچه در میان سینه‌ام دل شکسته‌ای است،
گرم و زنده می‌روم
با امید آفتاب تازه‌ام
پادشاه خویشم و ملال نیست

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

## عبور از بادهای پنجم

شبی که برفراز آسمان باشد شب نیست
شبی است که می‌گذرد روزی
و باز،
باز زمین می‌گردد
سیاه‌ترین شب در توست
کریه‌دهان و کبودچشم
به تیغ مبهم آوای پریدن خفاشان
میان سیاهی عبور می‌کنی
و دست می‌کشی به پیکر اشیا
و حس می‌کنی معنا را در تاریکی
نگاه می‌کنی به نرگسی شکفته در شب
به عطر سپیدش در ابهام،
هزار سال گفتی «چشم نرگس»
اما،
سفر نکردی در نرگس،

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

وز آفتاب و ابر و خاک سیاه
نپرسیدی
چگونه آتش رنگ می‌دود به گیاه

من از میان پنجره‌ام به شب نگاه می‌کردم،
شب غریبی بود
و پنجره راه نمی‌داد بر تمامیِ شب
کنار پنجره حیران ماندم
جهان نمی‌گنجید در او،
جهان فراخ بود و پنجره کوچک
وزید چه بادهای شگفتی،
به جستجوی خویش برآمدم در باد،
به جستجوی فراخ جهان

چه بود؟
چه بود مگر به غیر «باد و فسانه»[1]
فرو شده در ابرهای گنگ دو سویش
به او نگاه کردم
به گوی نور سرخ مدام چرخنده
و دست کشیدم به ذات اشیا
صدای سرخ معنا آمد

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

---

۱. که جهان نیست جز فسانه و باد. «رودکی»

و نور گوی مدام چرخَنده جهان را پوشاند
شمیم شکفته نرگس را نوشیدم
و ذات نرگس میان بادهای دمنده رقصید
فراخنای جهان را دیدم،
شکفته شدم آنگاه

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

## ترانه‌خوانی برای آفتاب در ابر

تیر تا کمانه کرد در استخوان
دنده‌های سینه‌های عشق را شکست
باژگونه شد درخت و
آسمان و
خاک
از میان حفره گشوده در شکستگی
جیغ زد پرنده‌ای که سرخ و سبز بود،
جیغ
جیغ
جیغ زد در آن کبود مات

هی تپید و
هی تپید و
سرد شد مثل سنگ،
قلب راه اشک سوزْ را گشود
از کناره‌های آب‌های آتشین چشم

داستان قدیمی است

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

داستان کهنه‌ای است مثل نقش روی سنگ
داستان درد،
از همیشهٔ همیشه هم همیشه‌تر
ریشه‌ریشه و رونده تا مغاک‌های قلب
لخته‌لخته‌های خون باستانی بشر
سوزْ بادِ سرد روی زخم گرم کهنه‌ای

زخم‌های ما دهان گشاده‌اند
زخم نان و آب و آفتاب
ابرها
ابرهای بی‌حساب
داغ آفتاب را به چشم مانهاده‌اند

ابر در سرمن است
در تن و
دل و
دهان من،
ابر راه می‌رود
گاه می‌زند برون ز چشم‌های من
خیس می‌شود صدای من

ابرها

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

آشنای باستانی منند
داستان زندگانی منند
من در ابر و سایه‌های سرد زیستم
از هزارهزار سال پیش
با هزار زخم سر گشاده‌ام گریستم

هیچکس مثل ما به آفتاب تشنه نیست
هیچکس مثل ما،
اینهمه میان ابرها نمانده است
اینهمه ترانه را برای آفتاب
از دهان ابری‌اش نخوانده است

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

این،
این تمام زندگانی من است
در گلوی بی‌قرار ابرها،
آفتابخوانی من است.

* طرح روی جلد: علیرضا اسپهبدی

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

مؤسسهٔ انتشارات آگاه
خیابان انقلاب، شمارهٔ ۱۴۶۸، تهران ۱۳۱۴۶
قیمت: ۲۵۰۰ ریال

شابک ۴-۰۷۵-۴۱۶-۹۶۴
ISBN 964-416-075-4